۶۵

رساله قافیه مولانا قاسم

(دو دسته)

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۳۶۲۶
رده‌بندی دیویی:	۱۲۶۰ ر ۲۴۷ک ۸۱۰/۴۱ نا
سرشناسه:	کاهی، قاسم
عنوان قراردادی:	
عنوان:	رساله در علم قوافی
کاتب:	مولوی الهی بخش کرسوی — تاریخ کتابت: ۱۲۶۰ ق
محل نشر:	[لکهنو] — ناشر: مطبع رضائی — تاریخ نشر: ۱۲۶۰ ق
صفحه شمار:	۱۸ص — مصور□ درسی□ گراور یا افست□
زبان:	فارسی — ابعاد: ۱۷×۲۷ — نوع خط: نستعلیق
روش تهیه:	وقفی☑ اهدایی□ خریداری□ ارسالی□
توضیحات:	حاج سید محمد شوشتری — تاریخ ثبت: ۱۳۰۹ ق
یادداشتها:	
موضوع(ها):	۱. قافیه
شناسه(های) افزوده:	الف. الهی بخش کرسوی، کاتب. ب. شوشتری، محمد، واقف. ج. عنوان.
فهرستگار:	... — تاریخ فهرستگاری: اردیبهشت

۲۴۷ ک

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب رساله در عروض و قافیه - فارسی

مؤلف مولانا قاسم کاهی

خطی / چاپی سنگی نستعلیق چاپ لکهنو

سال چاپ ۱۲۶۰ عدد اوراق ۱۸

جزء کتب ادبیات شماره ۶۵

شماره عمومی ۴۶۷۲ شماره قبض

واقف حاج سید محمد تاریخ وقف ۱۳۰۹

طول ۲۷ عرض ۱۷ گنجه

اسید زدائی شد
۶۸/۲/۶

۶۹۲۶

ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء

الحمد لله که در بیت السلطنت لکهنو متصل چوک قدیم در کتره سید حسین خان این

رساله در علم قوافی

تصنیف مولانا قاسم کاهی بکتابت مولوی الهی بخش کرسوی

در مطبع رضائی سید حسین رضا خان مزین شد

١٧٩١

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی ۴۶۷۲

۲

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم + مطلع دیباچهٔ نظم قدم + قافیه سنجان که زبیت آمده اند + از فن این نظم بدیع آگه اند + حمد که در قافیه افتد قبول + ساز ردیفش بدرود رسول + از پی توحید بصدق و صفا صلّ علی سیدنا المصطفی + بدانکه شعر در لغت دانستن است و در اصطلاح کلامی ست موزون که مقفا باشد و آنچه از اقسام شعر معتبر است پنج قسم است قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مثنوی و دانستن هر یک ازین اقسام موقوف است بر عروض و قافیه از قفاست بمعنی بعد و در عرف شعرا عبارتست از آنچه تکرار یابد او اخر ابیات بغیر استقلال حقیقتاً یا حکماً

۳

یا حکماً وجوباً یا استحباباً و حروف قافیه نه است چنانچه کاتب راست ؎

نه حرف که در قافیه گردد ظاهر + باید که شوی ز نام ایشان ماهر + تاسیس و دخیل و قید و ردف ست و روی + وصل ست و خروج است و مزید و نایره +

تاسیس الفی را گویند که پیش از روی واقع شود و میان او و روی حرف متحرک واسطه باشد و تکرار آن حرف گاه بالشخص باشد چنانچه حافظ راست ؎ هر نکته که گفتم در وصف آن شمایل + هر کو شنید گفتا لله در قایل + و گاه بالنوع باشد چنانچه کاتب راست ؎ دیوانه شد دل من ازان عنبرین سلاسل + دیوانه که مجنون در پیش اوست عاقل + و اگر بنای قافیه بر تاسیس نهند آن قافیه را مؤسسه گویند و شعرای عجم رعایت تاسیس را مستحسن دارند و شعرای عرب واجب می شمارند و دخیل آن حرف متحرک را گویند که میان تاسیس و روی واقع شود خواه بالشخص خواه بالنوع چنانکه گذشت

ردف حرف علتی را گویند که پیش از روی واقع شود بی‌واسطه متحرک و حرکت ماقبل او از جنس او باشد و هر قافیه که مشتمل بر ردف باشد آنرا مردوف خوانند بسکون را مثال الف چنانکه سعدی راست ؎

بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار + که بر و بحر فراخست و آدمی بسیار +

مثال واوی چنانکه ظهیر راست ؎ شنیده‌ام که تو ندیم محرم سرای سرور +
شنیدم آیت تو بوالی الله از لب حور + مثال یائی چنانکه جامی راست ؎
ز وسحر طائر قدسم ز سر سدره صفیر + که درین دامگه حادثه آرام مگیر + وآن بر دو نوع است
اصلی و غیر اصلی اصلی چنانکه گذشت و غیر اصلی چنانکه کاتبی راست ؎
چنین که سر بگریبان فکر جانانم + عجب اگر نه برآید سر از گریبانم + مثال واوی
؎ هر که ز اهل خرد برون باشد + در ره عشق ذو فنون باشد + مثال یائی
؎ آنم که نخوانده‌ام کتیبی هرگز + خود ره ننموده‌ام رکیبی هرگز + پایم نرسیده
بر رکیبی هرگز + از خود نگرفته‌ام حسیبی هرگز + اصل او کتاب و
رکاب و حساب بود چون اماله کرده شد کتیب و رکیب و حسیب شد
واگر ساکن واسطه باشد میان ردف و روی آنرا ردف زائد
گویند و حروف علت را ردف اصلی و اگر مشتمل بر ردف اصلی
باشد پس آنرا مردف بردف مفرد گویند و المردف بردف مرکب خوانند
چنانکه عاشق راست ؎ از تن چون مو به تیغ کین برداشتی + در جفاکاری
سر موی فرو نگذاشتی + ردف زائد شش است چنانکه گفته‌اند ؎ ردف زائد
شش بود ای خرده بین + خا و را و فا و نون و سین و شین + چون ساخت و کارد و بافت و راند

وراست و کاشت چون ردف واو و یا باشد دو گونه است معروف
و مجهول معروف آنست که حرکت ماقبل ایشان را اشباع تمام کرده
باشند و مجهول آنست که اشباع تمام نکرده باشند چون زور و شور
و شیر و جمع در میان معروف و مجهول در واوی جائز نیست اما در یا
عیب است چنانکه کاتبی راست ؎ مصور تا بصورت کرد نسبت
پریرو را + نمیخواهم بر دیوار بینم صورت او را + هوس دارد که موی
فسون از چشم او نرگس + مگر در خواب بیند شیوهٔ آن چشم جادو را +
و چنانکه جامی راست ؎ من نه تنها خواهم این خوبان شهرآشوب را +
کیست در شهر آنکه خواهان نیست روی خوب را + این قسم در اشعار
اوستادان بسیار است و تواند بود که بجهت تجنیس معروف و مجهول را
در یائی تجویز کرده باشند چنانکه جامی راست ؎ کرده از
اشک آستین پر سیم + قیمت در وصل می پرسیم + واگر حرکت ماقبل
واو و یا از جنس ایشان نباشد آنرا نیز قید گویند چنانکه آصفی راست
؎ ریخت دردی می محتسب ز دیر گذشت + رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت
مثال واوی سحری راست ؎ ما عاشق بتان نه و دین در ربوده‌ایم

هر جا که بوده ایم همین طور بوده ایم + و قید حرف ساکن است غیر ردف که پیش از
روی واقع شود بی واسطه چنانکه کاتب راست ؎ بکوه چشمه نه از عکس لاله
گلرنگ + گز آتش دل فرهاد آب شد دل سنگ + و حرف قید در فارسی ده است
چنانکه درین بیت مذکور است ؎ با و خا و سین و شین و را و زا + عین و فا
و نون و ها گفتم ترا + چنانکه ابر و بخت و دست و دشت و درد
و رزم و مغز و رفت و قند و مهر و رعایت قید بعینه لازم است
مگر وقتی که موصوله باشد چنانکه سعدی راست ؎ قزل ارسلان
قلعه سخت داشت + که گردن بالوند بر می فراشت + چنان نادر
افتاد در روضه + که در لاجوردی طبق بیضه + قید یکجا واو
و یکجا یا و روی آخرین حرف اصلی است چنانکه کاتب راست
؎ در ملاحت های خط و خال آن لب نیست شک + هرچه
در کان نمک افتد شود آخر نمک + یا آنچه بمنزله آن باشد چنانکه حافظ
راست ؎ باشد ای دل که در میکده ها بگشایند + گره از کار فرو بسته
ما بگشایند + و وصل حرفی را گویند که بروی پیوندد چون درین بیت
کاتب راست ؎ بار در دل خار خاری دارم از رشک گلی + بی سر و

سامانم از سودای مشکین کاکلی + و خروج حرفی را گویند که بوصل پیوندد
چون یایم درین بیت کاتب راست ؎ ما معتقد سگان یاریم + پروای دگر
کسی نداریم + و مزید حرفی را گویند که بخروج پیوندد چون شین درین بیت ؎
آن خال سیه فام که زیب سخن استش + زاغی است که در صحن گلستان
وطن استش + و نائره حرفی را گویند که بمزید پیوندد یکحرف بود یا بیشتر
چون الف و نون درین بیت کاتب راست ؎ مرغان وصل را
که بجان پرورده ایم شان + از دانه های اشک بدام آوریم شان فصل
حرکات قافیه شش است چنانکه گفته اند ؎ رس و اشباع است و حذو
ای دلنواز + بعد از آن مجری و توجیه و نفاذ و رس حرکت ماقبل
تاسیس را گویند و اشباع حرکت مابعد الف تاسیس را میگویند و آن بیشتر کسره
باشد چنانکه گذشت و فتحه نیز باشد چنانکه کاتب راست ؎ خواندن آن هندو
پسر که یار و گه یاور مرا + کافرم گر این سخن آید از و باور مرا + و ضمه نیز باشد
چنانکه کاتب راست ؎ آن زلف سیه رسم تطاول نگذارد + و آن نرگس
مخمور تغافل نگذارد + و حذو حرکت ماقبل ردف و قید را گویند مثال ردف
چنانکه کاتب راست ؎ غم ندارم رنگ گر چه گنه گار من است + عذر خواه گنه من

کرم بار من است + مثال قید چنانکه کاتب راست ه از پی شیرین
بی لیلی وشی در کوه و دشت + رفته رفته خواهم از فرهاد و از مجنون گذشت
اختلاف حذو جائز نیست مگر وقتی که موصوله باشد چنانکه اهلی راست
ه تاکی بچشم غمزه بلب خنده میکنی + چندم چو شمع میکشی و زنده میکنی
و توجیه حرکت ماقبل روی است غیر اشباع نشاید که مختلف باشد مگر وقتی
که حرف وصل باو پیوندد چنانکه کاتب راست ه ما چشم مردمی ز تو داریم
ای پری هر چند پری نه چو آدمی گریز باد ادعای جان تو ورد سخنوران
تا در جهان بود سخن از شعر و شاعری + و مجری حرکت روی گویند و اختلاف
آن جائز نیست چنانکه حافظ راست ه مجمع خوبی و لطف است رخ
همچو مهش لیکنش مهر و وفا نیست خدایا بدهش + و نفاذ حرکت وصل است
وقتی که خروج باو پیوندد چنانکه کاتب راست ه بگذشت دی هوای وصالت
جوانیم + پیرانه سر بمحنت هجران نمانیم + و حرکت خروج و مزید را نیز نفاذ گویند چنانکه
درین بیت ه خوبان اگر بچشم یقین بنگرم شان + هر دم هزار سجده شکر آوریم
شان + چون روی ساکن باشد آن قافیه را مقید خوانند و اگر متحرک باشد آنرا
قافیه مطلق گویند اگر روی مقید از حروف قافیه هیچ نداشته باشد آنرا

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره

آنرا مقید مجرد خوانند چنانکه کاتب راست ه منم سلطان ملک عشق و شاه کشور
غم هم + علم فارغ ز قید عالم و از اهل عالم هم + و اگر حرفی از حروف قافیه داشته
باشد بآن حرفش نسبت کنند مثلاً در ردف مقید بردف گویند چنانکه کاتب راست
ه در شب عید از حنا رنگین کف جانان شده + یا ز دریا باز ظاهر پنجه مرجان
شده + و یا مقید بقید خوانند چنانکه کاتب راست ه در شب عید باد من
بست حنا چو سمند + یا پی سوز عاشقان نعل در آتشی فکند + و اگر روی
مطلق از حروف قافیه هیچ نداشته باشد آنرا مطلق مجرد خوانند چنانکه کاتب
راست ه ای قدت شاخ گلی روی تو گلبرگ تری + پای تا سر چو گلی
بلکه ز گل خوبتری + یا مطلق بردف گویند چنانکه کاتب راست ه
ستاده بر سر بازار و خلقی مانده حیرانش + که اینک سر برون آورد یوسف از گریبانش
وگاه باشد که مطلق بردف و وصل باشد چنانکه کاتب راست ه گر نخواهد
شمع را دامن بمشن پی دانه را + از چه رو برگرد سر گرداندان دیوانه را + وگاه باشد که
مطلق بقید و خروج باشد چنانکه کاتب راست ه جانان نپذیرد ز تو جان
با غمت سپریم + دردا که آرزویت آخر بخاک بریم + وگاه باشد که مطلق بخروج و مزید
چنانکه کاتب راست ه شوخی که بخوبان جفاجو نظر استش + از حال اهل محبت خبر استش

وچون شعر مشتمل بر دو قافیه بود آنرا ذو قافیتین گویند اعم است از آنکه ردیف داشته باشد چنانکه امیر شاهی راست ؎ لبالب است ز خون جگر پیاله ما + ولم نخست چنین شد مگر حواله ما + یا یکی ازین دو بطریق معمول واقع شود چنانکه درین بیت ؎ ز قد و روی تو شرمنده باغبان گفت که آب و رنگ نداند سرو و لاله ما + یا ردیف نداشته باشد چنانکه کاتب راست معما باسم ایاز ؎ رخسار تو خط بر ورق ماه فزوده + یا ماه منیر است که از هاله نموده + وگاه بطریق اشتقاق باشد چنانکه جامی راست ؎ ای با لب تو طوطی شیرین زبان زبون + بردی عنان ز پنجه تسمین بران برون + وگاه باشد که اشتقاق نیز ردیف داشته باشد چنانکه کاتب راست ؎ در باغ جلوه کردی سرو چمن چمان شد + گل را ز نشتر خار خون از کف کفان شد + وگاه باشد که میان دو قافیه لفظی که تکرار یابد آنرا حاجب خوانند وآن قافیه را محجوب چنانکه استاد راست ؎ ای شاه جهان بر آسمان وار از تخت نشسته است عدو تا تو گمان داری تخت + حمله سبک آری گران داری لخت + پیری تو بتدبیر جوان داری بخت + وقافیه محجوب می تواند بود که ردیف هم داشته باشد چنانکه کاتب راست ؎ در چمن رفتی و گل شرمنده از روی تو شد

یافت بوی تو غنچه و در خنده از بوی تو شد + عیوب قافیه چهار است چنانکه درین بیت میگوید ؎ عیوبی که در قافیه هست پیدا + سناد است اقوا و اکفا و ایطا **سناد** اختلاف ردف است چنانکه زمان و زمین را در یک قافیه جمع کنند و این عیب است در فارسی بخلاف شعرای عرب که اختلاف ردف را جائز میدارند چون عمود و عمید **اقوا** تغیر حذو و توجیه است چون رَست و رُست و دَرو و دُرو و اگر روی مقید باشد اختلاف اصلاً جائز نیست و اگر مطلق بود جائز است چنانکه جامی راست ؎ دو هفته شد که ندیدم مه دو هفته خود را + کجا روم بکه گویم غم نهفته خود را + **اکفا** تبدیل رویست بحرفی که در مخرج با وی نزدیک باشد چنانکه گوید ؎ گشتم چنان ضعیف که در چشم عنکبوت + صد بار خانه کردم و او را خبر نبود + و ازین قبیل است جمع میان حروف عربی و عجمی چنانکه کاتب راست ؎ کهت بوسم لب بالا گهی تنگ + که میگویند الهی یک یک + و چنانکه جامی راست ؎ برابم کف از جنون بود که بینی روز و شب + میخورم غمهای او را خاک می مالم بلب + زاهدان را در سماع از نغمه مطرب چه حظ + چون نیاید …

از دست چپ اگر قافیه مطلق را با مقید جمع کنند آنرا غلو گویند چنانکه حافظ راست ؎
صلاح کار کجا و من خراب کجا + ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا + و اگر بدل
کنند قید را بحرفی که در مخرج با وی نزدیک باشد چنانکه سعدی راست ؎ چه
شام و چه بر و چه بحر + همه روستایند و شیراز شهر + مناسب آنست که آنرا نیز اکفا خوانند
ایطاء تکرار قافیه است بیک معنی و آن دو قسم است جلی و خفی جلی آنست
که عدم اصالت روی در وی تصریح مذکور باشد و آنرا شایگان نامند و ا
بیشتر الف و نون است چنانکه استاد راست ؎ خدایا دردمندی ده دل
بیرحم خوبان را + که بی دردان نمیدانند قدر دردمندانرا + و چنانکه حافظ
راست ؎ در وفای عشق او مشهور خوبانم چو شمع + شب نشین
کوی سربازان رندانم چو شمع + در شب هجران مرا پروانهٔ وصلی فرست
ور نه از دودت جهانی را بسوزانم چو شمع + و ازین قبیل است نون
و دال جمع چنانکه نشاطی راست ؎ دل شیشه و چشمان تو
هر گوشه زنندش + ترسم که دو مستند مبادا شکنندش + دیگر نون مصدر
چنانکه بزرگی راست ؎ صبحدم در گلشن کوی بتان رفتن خوش است + از رخ ایشان
دیده گل چیدن خوش است + و ازین قبیل است الف جمع اگر در باغ جمال او

هر سو لاله ها + گل خجل از عارض او در دهانش غنچه ها + و هرچه در قافیه بیک
معنی مکرر شود صریحا خواه یکحرف خواه بیشتر از قبیل شایگان است نشاید
که بنای قافیه بران نهند چراکه عیب فاحش است خفی آنست که عدم
اصالت روی در وی تصریح مذکور نباشد چون نون تخصیص چنانکه
آصفی راست ؎ آغاز شب است این خط مشکین که تو داری + یا بان
مه آن غبغب سیمین که تو داری + و چنانکه کاتب راست ؎ داغیست
تازه بر دل زاران نازنین مرا + در باغ دل شکفته گل آتشین مرا + و ازین
جمله است الف و نون صفت چنانکه جامی راست ؎ رفتم بباغ
و سرو خرامان من نبود + وان نو شکفته غنچه خندان من نبود + تکرار
این در قافیه غیر ظاهر است ردیف عبارتست از آنچه بعد از قافیه
بر سبیل استقلال بعینه تکرار یابد و آن بیشتر بیک معنی آید چنانکه
کاتب راست ؎ چون سایه هر سیم بهر سو روان شوی + بشاید که رفته
رفته با مهربان شوی + و گاه به تغیر باشد چنانکه خسرو راست ؎ هردم
منم ز عشق پریشان و دیده تر + دل از برم رمیده و من زو رمیده تر + و چنانکه حافظ
راست ؎ ما حاصل خود بدر میخانه نهادیم + محصول دعا در ره جانانه نهادیم

قانع بخیالی ز تو بودیم چو حافظ + یارب چه گدا همت مردانه نهادیم + وچنانکه
کمال گوید ه هزار سرو که در غایت اعتدال برآید + بقامتش نرسد گر هزار
سال برآید + علی الصباح تفول بروی خوب تو کردم که تا ازین ورق گل
مرا چه فال برآید + برآمد اول خط زلف سرکش تو بفالم + بشارت است بدولت
چو حرف دال برآید + وچنانکه نادری راست ه ای دو لعلت در لطافت
بامی گلگون یکی + سبزه و گل باخط و عارض بخاک و خون یکی + یار در خلوتگه
ناز است و دمسازش رقیب + زین چه غم دارد که مرد از غصه در بیرون یکی
وچنانکه در قافیه معمول اهلی راست ه آنزروه کجاست که زراه عدم رسیدیم
بایکدگر چو سایه قدم بر قدم رسیدیم گاه باشد که زائد بود وچنانکه جامی راست ه
هرکجا جلوه کند آن بت چالاک آنجا + خواهم از شوق کنم جایزه جان چاک
آنجا + وچنانکه آصفی راست ه توئی که نیست عذار تو مشک سود هنوز
منم ز آتش عشقت بدیده دود هنوز + ردیف مقطع زیاده است شعرا
گفته اند در غزل ردیف زیبست و در مثنوی عکس آن قافیه بر دو نوعست
موضوع و معمول موضوع آنست که بوضع واضع باشد و معمول آنکه تصرف
شاعر شایسته آن گردد که قافیه تواند شد و آن بر دو نوع ست

ست یا بطریق تحلیل و بس چنانکه اصفی راست ه لبی خود را در آب دیده چون
ماهی وطن دیدم + که تا قلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم + ز گریه غرق خون میخواستم
چشم رقیبان را + ولی پیش من آمد آنچه بر مردم پسندیدم + وچنانکه کاتب راست
ه دم صحبت ای ساقی بده جام دمادم را + بگو خوش بود و رحم غنیمت
دار این دم را + عجب نبود که گردد بلبل آخر مشت خاکستر که آتش میزند در خانمان
گل چمن حمرا + وچنانکه خسرو راست ه گر افتد پرتو لعل تو بر سنگ + شود
یاقوت رخشان سر بسر سنگ + بجای جان من از جست و جویت + روا نیست
اشک من فرسنگ فرسنگ + وحسن راست ه ای سر زلف تو
سراسر بلا + هر دو لبت سر بلا در بلا + بر سر کوی تو حسن کشته شد
ای سر کویت بتر از کربلا + وجامع راست ه در خرابات عاشقان
زنهار + از سر خفت و ورع نای زانکه بایکدگر نیامد راست * دعوی
عاشقی و رعنائی + یا بطریق ترکیب باشد چنانکه آصفی راست ه منم دیوانه
لیلی وشی در کوه و هامونم * بگردم آهوان سرگشته پندارند مجنونم * حساب دیده
خواهم بر سرم روزی فرو دآید + که از باران اشک من کشید این خانه در خونم
کاتب راست ه در سرم افتاد سودای خط نوخیز او + میکند سودا مرا دانستم از انگیز او

کتابخانهٔ آستان قدس

اینکه بر حال من مسکین ندارد هیچ رحم + از رقیب و سیه دانیم او را نی
وگاه باشد که بتجلیل و ترکیب بود چنانکه کاتب راست ببیت نه شبنم در دهان
غنچه تر در چمن دیدیم + که از لعل تو او را آب حسرت در دهن دیدیم + اگر اگه شود از
دردمندیهای من مجنون + نخواهد زد به پیش عاشقان از دردمندی دم و از مشکل
شنو بلزوم ما لا یلزم و آن چنانست که شاعر حرفی از حروفهای هجا که
غیر حروف قافیه باشد در قافیه التزام کند با آنکه بر او هیچ لازم نیست چون
داو در این غزل جامی ست بیت رحمی بده خدا یا آن سنگدل جوان را
یا طاقت صبوری این پیر ناتوان را + بخت جوان و عقلم پیر است لیک
عشقت + آورده زیر فرمان هم پیر و هم جوان را + ای ساربان جانان
محمل برشتابان + کز آب چشم باشد ره بسته کاروان را + گر زرد شد
گیاهی در خشک سال هجران + پژمردگی مباد آن شاخ ارغوان را
جامی ز عشق خوبان توبه که گفت کردم + این نکته بشنو از من زنهار
مشنو آن را + وگاه باشد که بعد از چند بیت تغیر یابد چون
درین بیت بیت فردا که دوست کشته خود را زنده کند خیزد زخاک و بار دگر جان
فدا کند + جامی بمیر در غم یار یکبار + گر صد هزار بار بمیری کند خاتمه

الحمد که این گوهر چو + آمد از بحر عدم سوی جود + بی بها و به ضیا چون در خور
رشک لعل آمده و غیرت در + جمل از وی در غلطان باشد + لائق گوش
سخندان باشد + اینچنین نسخه ندیدست کسی + بلکه هرگز نشنیدست کسی گاه تا به
ازین گفت و شنو + باش خاموش حکایت بشنو + بلبل آسا چه شوی
نغمه سرا + کین چمن را نبود بوی فنا + خوش بود قافیه عمر شریف در پایش
گر نبود مرگ ردیف + تا یکی نظم و قصائد گوئی + و ز قصائد بمقاصد پوئی
بغزل چند شوی قافیه سنج که کشتی بغزلان غم و رنج + مثنوی را
تا بکی زابیات فروغ + تا شود راست حکایت ز دروغ + قطعه قطعه جگر
بریان را + چاره سازی برباعی آنرا + از معما ببری خوبی کام + تا ز ان
مزد برون آری نام + جان و دل اینهمه بر شعر منه عمر خود بیهده بر باد مده
چه کنی طرف سخن عمری صرف + به که سازی بدعا آنرا صرف
یارب این گوهر عالی مقدار که ز بحر سخن آمد بکنار تا که باشد سخن نو و کهن
باد پاینده بر ارباب سخن تمت بالخیر رساله مولانا قاسم کافی فی بیان
القافیه اللهم اغفر لی و لجمیع المسلمین و المسلمات آمین رباعی بحمد الله که این
رنگین رساله + بپایان آمد از امداد خامه + امید از درگه ایزد چنانست

٥٦٢٧

بود بر گنبد گردون گتابه + موزونان سخن و قافیه سنجان نو و کهن را مژده
باد که این رساله تصنیف مولانا قاسم کافی در علم قوافی وافی فی علطم
شاهد بیت سزاوار کنار شاعران و زرکار به حلیهٔ حلیه ردی روی آراسته
و به هفت شش حرکات و نه حرف و فیچه پیراسته تجشی این پس نشین بزم
ارباب بلاغت وصف نعال گزین اصحاب باعث فرق نشناس در تاثیر و
روی اعنی مولوی محمد صالح شوق کرسوی و تصحیح احقر الطلبا فضل حسین عرف
محمد فیض لکهنوی در مطبع شیر بطباعان جهان سید حسن رضا خان عرف
سید رسالت علی خان گردیزی صانهم الله تعالی عن المکاره اینها نجاته
اختفا قبای انطباع در بر گرفته بمنصهٔ ظهور رسید و برنمای این مجموعه ز غلط قطعه
تاریخ خامهٔ شوق به طشت قرطاس کشید امید که منظور خاص و عام گردد

قطعهٔ تاریخ

این نسخهٔ مطبوعه چو شد طبع بصحت
خواندند چو از شوق و با جست بگفتند
ناگاه عقول عشره و از ندای
چون شوق به پرسید رسالش همه گفتند

عالم همه از شوق بگفتند که خوانیم
از برکت انفاس رسالت بتوانیم
باید که با اهل سخن این مژده رسانیم
کافی ز قوافی به از این نسخه ندانیم

۱۲۶۰

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی